



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و هشتاد و ششم



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۵ گنج حضور، بخش هشتم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰

گفت: مُفتی ضرورت هم تویی

بی ضرورت گر خوری، مُجرم شوی

*مفتی: فتوا دهنده

ای انسان، فتوا دهنده حکم ضرورت برای خوردن آنچه ذهنت در بیرون نشان می دهد، تو هستی و خودت بهتر می دانی که نیاز تو در به دست آوردن چیزها حقیقی ست و برای تو ضرورت دارد یا نه؛ اگر بدون ضرورت و اضطراب از آن چیز بخوری، همانیده شوی و بخواهی آن را به خودت اضافه کنی، مجرم و گناهکار می شوی.

«بیت هندسی»

نکته: از خودمان سوال کنیم این چیزی را که از جهان می خواهیم قرض کنیم و به خودم اضافه کنیم، چه کمکی به من می کند؟ آیا این کار ضرورت دارد؟ آیا واقعاً ارزش من به آن است؟ یا ارزش من به این است که فضا را باز کنیم، آینه زندگی شوم و به زندگی زنده شوم؟ این جوهر و گوهر نو که در درون من با فضاگشایی خودش را نشان می دهد، ارزشش از همه چیز در جهان بیشتر است. آیا ضرورت دارد من به مردم بگویم مرا ببینید؟ مُفتی و تشخیص دهنده آن هم خود من هستم. اگر شهوت کاذب بر من غلبه می کند، من هشیارانه محو لذت می کنم، نگاه می کنم و می گویم که من از لذت آن می گذرم. محو لذت مساوی ست با ترک عادت. پس به این ترتیب خیلی از عادت های خود را می توانیم ترک کنیم که مخرب هستند. من ذهنی مخرب است با عادت ها و شهوت های مخرب.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۱

ور ضرورت هست، هم پرهیز به

ور خوری، باری ضَمانِ آن بده

*ضمان: تعهد کردن، به عهده گرفتن

حتی اگر فکر می‌کنی نیاز تو ضروری‌ست، باز هم بهتر است صبر و پرهیز کنی؛ چرا که ممکن است ذهنت تو را فریب دهد و این نیاز هم مجازی باشد. اگر با عجله و بدون صبر زندگی اجازه دهی ذهنت آنچه را که نشان می‌دهد به مرکزت بیاورد و به دام آن افتادی، باید عواقب آن را بپذیری و تاوانش را بدهی.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۹

هم ز خود سالک شده، واصل شده

محفلی واکرده در دعوی‌گده

*دعوی: ادعا کردن، دعوت کردن

این مدعیان خودسرانه و به خیال خودشان براساس پول و قدرت، سالک و واصل شده‌اند اما حقیقتاً واصل نیستند. بدین ترتیب در عرصه ادعا محفلی باز کرده‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۰

خانه داماد، پر آشوب و شر

قوم دختر را نبوده زین خبر

وضعیت آن‌ها شبیه خانه داماد پر سروصداست، جارو می‌زنند، تمیز می‌کنند، تدارک عروسی می‌بینند و خیال می‌کنند که پنجاه درصد کار درست شده، اما از خانه دختر و عروس خبری نیست. [سر و صدای ما هم شبیه خانه داماد در من‌ذهنی بصورت سبب‌سازی ذهن است. خودمان را استاد و شیخ و واصل و سالک کرده‌ایم، دکان باز کرده و پیرو داریم. شور و شر راه انداخته‌ایم و ادعا می‌کنیم به خدا وصل شده‌ایم.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۷

صد نشان است از سرار و از چهار

لیک بس کن، پرده زین در برمدار

*سرار: راز‌گویی و در گوشی حرف زدن، در اینجا منظور نهان است.

*چهار: آشکار، رو در رو دیدن

صد نشان بصورت پنهان و آشکار وجود دارد، اما تو بس کن، بیشتر از این سخن مگو و پرده را کنار زن؛ [برای اینکه ممکن است به عده‌ای واقعاً بربخورد. ولی مولانا حقیقت را می‌گوید که ما همه نقش دلقک را بازی می‌کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۳

ز آن طرف آمد یکی پیغام؟ نی

مرغی آمد این طرف ز آن بام؟ نی

آیا از طرف خانه عروس هیچ پیغامی آمده؟ یعنی آیا تا به حال پیغام خداوند در فضای گشوده شده به شما رسیده است؟ نه نرسیده. آیا مرغ از بام خانه عروس به سوی شما آمده؟ نه. مسلّم است که نیامده.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۹

پس وزیرش گفت: ای حق را ستن

بشنو از بنده کمینه یک سخن

*ستن: ستون، تکیه‌گاه

وزیر که درواقع نماد عقل کل نظام کائنات است، به شاه می‌گوید: ای شاه، ای خدا که ستون راستی حق و عدالت هستی، از این بنده ناچیز یک سخنی بشنو.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۰

دلک از ده بهر کاری آمده‌ست

رای او گشت و پشیمانش شده‌ست

*رای: نظر، رای گشتن یعنی عوض شدن نظر

این دلک برای کاری آمده بود ولی آن را پنهان کرد، نظرش برگشت و پشیمان شد. [او آگاه بوده و می‌دانسته که باید به سمرقند، فضای یکتایی، برود اما رأیش برگشته و پشیمان شده است؛ پس باید او را تنبیه کنیم تا حقیقت را بگوید.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۳

پسته را یا جوز را تا نشکنی

نی نماید دل، نه بدهد روغنی

*جوز: گردو

زیرا مثلاً تا پسته و یا گردو را نشکنی، نه مغزش را نشان می‌دهد و نه روغنش درمی‌آید. [در ما انسان‌ها که بصورت دلک عمل می‌کنیم، یک روغنی وجود دارد که روغن ناب و صاف حضور است.]



نکته: مولانا می خواهد بگوید که اگر دلک بودن را ادامه دهیم، باید کتک بخوریم تا بشکنیم و این هشیاری حضور از ما آزاد شود. کما اینکه این راه را ما هم بطور فردی و هم بطور جمعی انتخاب کرده ایم. بطور فردی و جمعی کتک می خوریم و درد ایجاد می کنیم تا این دردها و کتک ها سبب شود که ما بشکنیم و جنس اصلی خود را آزاد کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۴

مشنو این دفعِ وی و فرهنگِ او

درنگر در ارتعاش و رنگِ او

ای شاه، این رفتار، حرف ها و مکر و نیرنگ دلک را مشنو. بین چگونه ارتعاش می کند و بدنش می لرزد و به رنگ و رویش نگاه کن.

نکته: عقل کُل که به وسیله شاه، خداوند، ایجاد شده یکدفعه ایجاب می کند و می گوید نگاه کن این رفتار دلکی من ذهنی درست نیست، ارتعاش و رنگ و رویش را بین. آن چیزی که از مرکز او در بیرون با «جَفَّ الْقَلَمُ» نوشته می شود، نشان می دهد که درونش چیست. ما باید درونش را بشکنیم و حضور را از او دریابوریم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۵

گفت حق: سیماهُم فی وجهِهِم

ز آن که غماز است سیما و منم

«چنان که حضرت حق فرموده است که باطن اشخاص از ظاهر و رخسارشان نمایان است، زیرا چهره اشخاص خبردهنده و آشکارکننده است.»

* غماز: آشکارکننده راز درون، بسیار سخن چین

منم: سخن چین

[وزیر به این آیه اشاره می کند که درون انسان ها در بیرونشان منعکس می شود.] چناکه حضرت حق فرموده است که باطن اشخاص از ظاهر و رخسارشان نمایان است؛ زیرا چهره اشخاص، خبردهنده و آشکارکننده است.

قرآن کریم، سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۴۱

«يُعَرِّفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ...»

«کافران را به نشان صورتشان می شناسند...»

قرآن کریم، سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۹

«...سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ...»

«...نشان شان اثر سجده ای است که بر چهره آنهاست...»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۷

گفت دلک با فغان و با خروش

صاحباً، در خون این مسکین مکوش

[دلک وقتی می بیند که وزیر می خواهد روی شاه اثر بگذارد و او ممکن است تنبیه شود،] با ناله، التماس و واکنش می گوید

که ای وزیر، من آدم مسکین و بیچاره ای هستم، چرا می خواهی مرا به کشتن بدهی؟

نکته: سبب سازی ما از نظم کائنات عدول می کند. این نظم که به وسیله شاه ایجاد شده، ایجاب می کند که ما به عنوان

دلک تنبیه شویم ولی آیا قبول داریم که باید تنبیه شویم یا ناله و شکایت و مقاومت می کنیم؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۸

بس گمان و وهم آید در ضمیر

کأن نباشد حق و صادق، ای امیر

ای فرمانروا، خیلی از گمان و وهم‌ها که در فکر و سر ما می‌آید، ممکن است حق و درست نباشد. [یعنی دلک می‌گوید این چیزی که تو در مورد من فکر می‌کنی اصلاً درست نیست ولی شاه به حرف وزیر، قوانینی که خودش ایجاد کرده، گوش می‌دهد.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۹

إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ است ای وزیر

نیست اِستمِ راست، خاصه بر فقیر

«ای وزیر، پاره‌ای از گمان‌ها گناه محسوب می‌شود. ستم روا نیست به ویژه بر بینوایان.»

[دلک به وزیر می‌گوید:] ای وزیر، پاره‌ای از گمان‌ها گناه محسوب می‌شود. ستم روا نیست به ویژه بر بینوایانی مثل من. این وهمی که تو در سرت در مورد من داری، واقعاً درست نیست. [در حالتی که وزیر وهم ندارد، وزیر نظم کائنات را می‌گوید. می‌گوید که اگر من ذهنی را ادامه دهی، تنبیه خواهی شد. من ذهنی حول مرگ می‌تند و مخرب است. این‌ها قانون زندگی‌ست.]

قرآن کریم، سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۲

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ...»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گمان فراوان پرهیزید. زیرا پاره‌ای از گمان‌ها در حد گناه است...»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۰

شه نگیرد آن که می رنجاندش

از چه گیرد آن که می خنداندش؟

شاه کسی که او را می رنجاند نمی گیرد، حالا چرا می خواهی مرا تنبیه کنی در حالیکه دائماً تو را خندانده‌ام؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۱

گفت صاحب پیشِ شه جاگیر شد

کاشفِ این مکر و این تزویر شد

صحبت‌های وزیر روی شاه اثر گذاشت و کشف کننده این مکر و تزویر دلک شد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۲

گفت: دلک را سوی زندان برید

چاپلوس و زرق او را کم خرید

*زرق: ریا

شاه گفت: ببرید دلک را زندانی کنید و اصلاً به چاپلوسی و حقه بازی او اهمیت ندهید و هر چه گفت گوش نکنید. [کما

این که ما در ذهن زندانی می شویم، بعنوان دلک هر چه می گوییم گوش نخواهند کرد و تنبیه خواهیم شد.]

نکته: این سه بیت نشان می دهد که خداوند از اداره امور معذول نیست.



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا مظاهری

منابع: برنامه ۹۹۵ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان

خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۵ گنج حضور، بخش نهم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۶

تو روا داری، روا باشد که حق

همچو معزول آید از حکم سَبَق؟

*معزول: عزل شده

ای انسان، آیا تو روا می داری و اصلاً انصاف است قوانینی را که زندگی بعنوان عقل کل ایجاد کرده، اجرا نکند و زیر پا بگذارد؟

نکته: آیا این انصاف است که من ذهنی با سبب سازی دلک بازی اش را ادامه بدهد، تمام امکاناتی را که خداوند به او داده زیر پا له کند، درد و تشویش ایجاد کند و بعد هم به خداوند بگوید نمی توانم به فضای یکتایی بروم، نمی توانم به بی نهایت و ابدیت تو زنده شوم و خداوند او را همین طور به حال خود رها کند؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۷

که ز دست من برون رفته ست کار

پیش من چندین میا، چندین مزار

که خداوند بگوید زمام امور از دست من خداوند در رفته، اینقدر پیش من نیا و زاری نکن. [در حالیکه زندگی همیشه به تو می گوید با فضاگشایی نزد من بیا، عقل من ذهنی ات را دور بینداز و خرد مرا به کار بگیر تا شایسته شوی].



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۸

بلکه معنی آن بود جَفَّ الْقَلَمُ

نیست یکسان پیش من عدل و ستم

بلکه معنی «جَفَّ الْقَلَمُ» این است که پیش خداوند عدل و ستم یکی نیست. پیش او فضاگشایی و به کار بردن خرد زندگی با فضابندی و به کار بردن بی عقلی، سبب سازی و توهّمات من ذهنی یکی نیست. -

«بیت هندسی»

حدیث

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.»

«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»

توضیح حدیث:

در این لحظه قلم زندگی بسته به این که فضاگشایی یا فضابندی می کنیم، حال و وضع ما را می نویسد و مرگب قلم خشک می شود به آن چیزی که ما در این لحظه شایسته هستیم. هر چه فضا را باز می کنیم شایسته تر می شویم و این لحظه بهتر نوشته می شود؛ در نتیجه انعکاس درونمان در بیرون بهتر می شود. هر چه منقبض تر می شویم، به ذهن می رویم، سبب سازی می کنیم و به زمان مجازی می افتیم، قلم بد می نویسد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۳

می زنیدش چون دُھلِ اِشکم تهی

تا دُھل وار او دهدمان آگهی



او را ببرید و مانند دُھلی که شکمش خالی ست بزنید تا صدایش درآید و لب به سخن گفتن باز کند. [طبل تو خالی نشان همین ذهن و من ذهنی ست که وقتی به حال خودش گذاشته می شود، ماندن و حرکت ما در ذهن ادامه پیدا می کند ولی وقتی درد باشد، این درد به ما فشار می آورد و ممکن است سبب شود که ما از کل اوضاع و احوال خود باخبر شویم.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۶

چون طُمأنینه ست صدق با فروغ

دل نیار آمد به گفتارِ دروغ

* طُمأنینه: آرامشِ دل

* صدق با فروغ: راستیِ روشن

سبب آرامشِ دل، صدق و راستیِ روشن است؛ یعنی دل ما با صداقت و راستیِ آرامش می گیرد. بنابراین دروغین بودن و دروغ گفتن، دل ما را آرام نمی کند.

نکته: انسان دروغین که مرکزش جسم است، دائماً حرفهای دروغ می زند؛ دروغ این نیست که واقعیتی را ناراست کنیم، همینکه مرکز انسان مصنوعی و از جنس جسم باشد، خودش دروغین است، چون برحسب «قضا و کُن فکان» زندگی نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۸

تا در او باشد زبانی می زند

تا بدانش از دهان بیرون کند



[دروغ شبیه خس یا یک چیز نوک تیزی است که در دهان آدم می افتد.] تا زمانی که خس در دهان باشد، زبان می جنبد و در دهان می چرخد تا آن خار را از دهان بیرون بیدازد. [تا زمانی که من ذهنی در مرکز ماست، دروغ می گوئیم و جنسمان دروغین است. باید به نحوی آن را از مرکزمان بیرون کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۹

خاصه که در چشم افتد خس ز باد

چشم افتد در نم و بند و گشاد

مخصوصاً اگر باد خس را در چشم بیدازد. چشم اشک می کند و دائماً پلک باز و بسته می شود. [یعنی در چشم عدم ما خسی به نام من ذهنی افتاده، چشم ما خوب نمی بیند، مرتب باز و بسته شده و اشک می ریزد تا این خس را به نحوی از مرکز عدم ما بیرون کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۱

گفت دلک: ای ملک، آهسته باش

روی حلم و مغفرت را کم خراش

*حلم: فضاگشایی

دلک گفت: «ای شاه، لطفاً آهسته باش و روی فضاگشایی و بخشش را خراشیده نکن، یعنی حلم و بخشش را نگه دار تا مرا ببخشی.» [بنابراین دلک در این مرحله بخشش و فضاگشایی را یاد گرفته است.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۳

آن ادب که باشد از بهر خدا

اندر آن مُستَعجلی نبود روا



*مستعجلی: شتاب کاری، تعجیل

ادب آن است که به خاطر خداوند و «قضا و کن فکان» او که زندگی ما را اداره می کند، در آن شتاب زدگی نباشد و با من ذهنی تعجیل نکنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۶

شهوة کاذب شتابد در طعام

خوف فوت ذوق، هست آن خود سقام

*سقام: بیماری

شهوة کاذب که هوس من ذهنی و هوس همانیدگی هاست، با عجله و شتاب بسوی طعام و ارضای نیاز روان شناختی خود می رود. ترس من ذهنی از اینکه مبدا ذوق و میل و لذت آن چیز را با صبر و پرهیز از دست بدهد، نوعی بیماری ست. [بطور مثال کسی که گرسنگی اش کاذب است، می شتابد که طعام را بخورد، زیرا می ترسد اگر صبر کند، دیگر میلی نداشته باشد و ذوق آن از بین برود.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۷

اشتها صادق بود، تأخیر به

تا گواریده شود آن بی گره

اگر اشتهای انسان صادق و حقیقی هم باشد، بهتر است تأخیر و تأمل کند تا مطمئن شود این اشتهای صادق است و با صبر و حوصله غذا بخورد تا بدون گره و مانع غذایش هضم شود. [دلک با این سخنان خودش متوجه شده که باید به جای عجله و شتاب به زمان قضا و کن فکان خداوند تن دردهد.]



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۰

چاره دفعِ بلا، نبود ستم

چاره احسان باشد و عفو و کرم

چاره دفع آن بلا تهدید کردن، کتک زدن و ظلم و ستم نیست، بلکه چاره آن، احسان و بخشش و گرم است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۲

صدقه نبود سوختن درویش را

کور کردن چشمِ حلم‌اندیش را

*حلم‌اندیش: فضاگشا

صدقه این نیست که درویشی بینوا را بسوزانی و چشم انسان حلم‌اندیش یا فضاگشا را کور کنی. [معلوم می‌شود که دلقک در اثر صحبت با شاه، فضاگشایی، صدقه دادن و مهربانی با خود را یاد گرفته است.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۳

گفت شه: نیکوست خیر و موقعش

لیک چون خیری کنی در موضعش

شاه گفت: خیر در موقعش نیکوست و باید انجام داد اما اگر هم خیری می‌کنی باید آن را در موقعیتش و در جای درست انجام دهی و به وضعیت و زمینه نگاه کنی.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۴

موضع رُخ شه نهی، ویرانی است

موضع شه اسپ هم نادانی است

مثلاً اگر در شطرنج به جای رُخ، شاه را بگذاری، این ویرانی است. اگر هم به جای شاه، اسپ را بگذاری این حماقت و نادانی است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۶

عدل چه بود؟ وضع اندر موضعش

ظلم چه بود؟ وضع در ناموقعش

عدل چیست؟ قرار دادن هر چیز در جای صحیح و مناسب خودش و آنطور که زمینه ایجاب می کند. مثلاً انسان اگر بصورت دلک به سختی بیفتد این عین عدل است. ظلم چیست؟ قرار دادن هر چیز در جای نامناسب خودش ظلم است. مثلاً اینکه انسان با فضا‌بندی، سبب‌سازی و دلک بازی نتایج خوبی بگیرد.

نکته: اگر تو با فضا‌گشایی به نتیجه بدی برسی این ظلم است ولی اگر با فضا‌بندی و انقباض، بدنت را خراب کنی این عین عدل است. اگر هر روز انقباض داشته باشی، به بدنت صدقه ندهی، بدنت را ملاحظه نکنی و با خودت مهربان نباشی، انتظار نداشته باش بدنت سالم بماند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۸

خیر مطلق نیست زین‌ها هیچ چیز

شر مطلق نیست زین‌ها هیچ نیز



هیچکدام از این‌ها خیر مطلق یا شر مطلق نیست. [بسته به نوع فکر و عمل انسان محصولاتی تولید می‌شود که آن محصولات هم جمعاً و هم فرداً با قانون زندگی مطابقت دارد].

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۹

نفع و ضرر هریکی از مَوَضع است

علم از این رو واجب است و نافع است

سود و ضرر هر یک از این امور در جای خود درست است. برای همین علمی که از فضاگشایی حاصل می‌شود، واقعاً واجب و سودمند است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۰۰

ای بسا زَجری که بر مسکین رود

در ثواب از نان و حلوا به بود

ای بسا که درد و زجری که بر یک مسکین وارد می‌شود اما ثواب آن برایش از هر نان و حلوی شیرینی بهتر باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۰۲

سیلی‌ای در وقت، بر مسکین بزن

که رهاند آتش از گردن زدن

اگر سیلی‌ای را در وقتش به مسکین بزنی می‌تواند او را از گردن زدن رها کند. [بعبارتی تنبیه به موقع خداوند می‌تواند برای ما خوب باشد، چون اگر این تنبیه نباشد، ممکن است من‌ذهنی را جلوتر ببریم و سبب ضررهای بزرگ‌تری به خودمان و دیگران بشویم].



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا مظاهری

منابع: برنامه ۹۹۵ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

